



نمای گنبد شیخ نجم‌الدین کبری در خیوه

نظری کوتاه بر آسیای میانه

دکتر رضا شعبانی

این مقاله متن تصحیح شده سخنرانی نگارنده در کنفرانس آسیای مرکزی است که از تاریخ اول تا سوم اردیبهشت ماه ۱۳۷۱ در پشاور انعقاد یافت.

«مقدمه»

منطقه‌ای که اینک آسیای مرکزی نام گرفته است و پنج جمهوری جدا شده از امپراتوری تزارها و کمونیست‌ها را به اسامی ترکمنستان، اوزبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان در خود جای داده، مهد قدیمیترین تمدنهای بشری است، به نحوی که ما امروز دست کم سابقه نخستین تمدنهای منطقه را تا حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد می‌توانیم در نظر آوریم و حیات انسان تمدن را از زمانی که برای اولین بار به تغییر محیط دست زده و ابزارهایی را برای دفاع از خود و تأمین معاش خلق کرده است، در آنجا مشاهده بنماییم.

حدود جغرافیایی: این منطقه بزرگ، خود از دو ناحیه مشخص مرکب است که به نام‌های خراسان و ماوراءالنهر خوانده می‌شوند. مرز تاریخی خراسان به طور اساسی در شمال به رود جیحون می‌رسیده، غرب آن را اورگنج یا خوارزم تاریخی تشکیل می‌داده، در صفحات مشرق، به ترکستان چین (کاشغریاسین کیانگ کنونی) محدود می‌شده و در بخشهای جنوبی نیز تمامی مناطقی را که در حال حاضر استان خراسان ایران و سرزمین افغانستان را تا مرزهای تقریبی کشور اخیر با پاکستان شامل می‌شود در برمی‌گرفته است.

و اما ماوراءالنهر که به اصطلاح ایرانیان مسلمان آن سوی شمالی رود جیحون (آمودریا) را دربر می‌گرفته، صفحاتی را رقم می‌زده است که تا حوالی شمال رودخانه سیحون (سیردریا) امتداد داشته و به استیهای کنونی آسیای مرکزی (شمال قزاقستان و مرز سیریری) منتهی می‌شده است. در بخش شرقی این منطقه کوههای مهم تیانشان، پشن، آلتائی روس و آلتائی مغول قرار دارد و بخش غربی آن هم به دریاچه خزر و صفحات جنوبی اورال وصل می‌شود. مؤلف کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» مرزهای درست تاریخی دو منطقه خراسان و ماوراءالنهر را به صورت ذیل توصیف می‌کند:

الف: حدود خراسان

در بادی امر اشاره کنیم که قدیمی‌ترین کتاب جغرافیائی فارسی که به دست ما رسیده همین «حدود العالم من المشرق الی المغرب» است که به سال ۳۷۲ ه.ق. تألیف شده است، مؤلف گننام کتاب درباره مرزهای جغرافیائی خراسان می‌نویسد: «ناحیه مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است و بعضی بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور، و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیتی است

بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیک میانه آبادانی جهان است و اندروی معدنهای زرست و سیم و گوهرهایی کی (که) از کوه خیزد. و ازین ناحیت اسب خیزد و مردمان جنگی. و در ترکستان است و از جامه بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست. و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشای ماوراءالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و از آن مامان است و از فرزندان بهرام چوبین اند و ایشان را ملک مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمل او باشند و اندر حدها (سرحدها) خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوک اطراف خوانند» (به کوشش دکتر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۰ صص ۸۹-۸۸). همین کتاب متعاقباً شهرهای خراسان را چنین ذکر کرده است: نسا، سبزوار، خسروگرد، بهمین آباد و مزینان + آزادوار (آزادوار) + جاجرم + اسپراین (اسفراین) + جرمکان و سببیکان، خوجان، راوینی + نسا + باورد (ایبورد) + طوس + میهنه + ترشیر + قاین + طبسین + کروی + طبس مسینان + خور و خصب + بوژکان + هری (هرات) + بوئنگ + نوژگان + فرگرد + بادغیس + کاتون + خجستان + کوه سیم + مالن + اسبزار

(استقرار) + سرخس + بون + کیف + بخشور + کروخ + شورمین + غرجستان + دزه + مرود (مروالرو) + دزحنف + پرکدر + کبرنگ + مرو + شنگ عبادی + دندانقان + کشین + گوزگانان + ربوشاران (ربوشاران) + درمشان + تمران، نمازان + ساروان + مانشان + طالقان + جهودان + باریاب (باریاب = فاریاب) + نریان + کرزوان + کندرم + انبیر + کلار + اشبورقان + انخذ + سان + رباط + کروان + سنگ بن + ازبویو + خوش + بلخ + خلم + تخارستان + سمنگان + سکلکند + بغلان + ولوالج + سکمیشت + طایقان + اندرآب + بامیان + پنجهیروجاریانه + مدرهوتی، و به دنبال آن، شهرهای وابسته به خراسان را چنین برمی شمارد:

غور + سیستان + طاق + کش + نه + خره (خراه) + قرنی + خواش (خاش) + بست حالکان + سروان (سراوان) + زمین داور + بغنی + بشلنگ + خوانین + رخد + کهک + رودان + بالس + غزنی (غزنین) + کابل + استاخ، سکاوند + بروان (بروان) + بدخشان + درتازیان + ده + سنکس + سقلیه (صص) چنان برمی آید که شهرهای مزبور را جزو خراسان می دانسته و یا در شمار مناطقی می شمرده است که صفحات مرزی را رقم می زده اند.

ب- حدود تاریخی ماوراء النهر:

در همان کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» وضع جغرافیائی منطقه چنین معرفی شده است: «ناحیتی است کی (که) حدود مشرق وی حدود تبت است و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان، و مغرب وی غورست و حدود خلیج، و شمالش هم حدود خلیج است و این ناحیتی است عظیم و آبادان و بسیار نعمت و ذر ترکستان، و جای بازرگانان، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه و تیرانداز و پاک دین، و این ناحیتی با داد و عدل است و اندر کوههای وی معدن سیم است و زرسخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده کی (که) از کوه خیزد با همه داروها کی (که) از کوه خیزد، چون زاگ و زرنیخ و گوگرد و نوشادر». (صص ۱۰۵-۱۰۶).

و در پایان، شهرهای ماوراء النهر را چنین ذکر کرده است:

بخارا + معکان + خجادک، دندونه، بومکث، مدیا مجکث، جیرنگ + قرب (فربر) + بیکند (بیکند) + سخد + طراویس + کرمیند + کشانی + ارمان + استیخن +

اسامی بزرگ شاعران و عالمانی چون رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، ابوریحان بیرونی خوارزمی، ابن سینای خرمیثنی (بخارائی)، جرجانی، ابونصر فارابی و صدها شخصیت مشهور و ممتاز دیگر معلوم می دارد که در واقع برای مدتی طولانی گرانیگاه و مرکز ثقل عمده فرهنگی ایران در منطقه خراسان و ماوراء النهر قرار داشت.

کنجکث + دران + سمرقند + ورغسر، بنجیکث + کس (شهرسین) + نوفد قریش + نخشب + سونخ + سکفخن + بزده + کسبه + ترمد + هاشمگرد + جرمکان + چغانیان + دارزلی + جفافیان + باسند + زینور + دینور + نوزان + همواران + شومان + افریدان + بیشکرد (ویشگرت) + سروشنه (اشروسنه) + زامین + جرقان + ذک + نونجکث + فح کث + بنمان + برغر + خجند + فرخانه + جدغل + اخسکث + وانکث + بتمبوخ + طماخس + سوخ + اول + بغسکان + خواکند + قبا + اوش + اورشت + اوزکندختلام (ختلان) - کشوکث + بشت (بست) + شلات + ابلاق + نوکث + کهسیم + ذکث + سامی بسرک + برفکسوم + غزجند + نکث + کلشجک + کرال + ایردک + جیخوکث + شکاکب + تنگت نجازنان + بالاپان + چاج (شاس) - ناشکند کینوی) + بیکت + نوجکث + کرجاکث + بناگث (بناکت) + اسپجباب + سانیکت + ندحکث + ستکند + یاراب + صهران (صیران) + ذرنوخ + سوناخ + شلجی. بسیار شهرهای دیگر نیز هست که در متن کتاب یادی از آنها شده است ولی به توضیحات مؤلف، مراکز زیستی کوچکی بوده اند که در کنار مناطق دیگر جا گرفته اند و ما نیز از شرح تفصیلی آنها صرف نظر می کنیم. پرواضح است که اهل فضل خود به منبع

تغییرات مهمی که در روزگاران بعد از اسلام حاصل شد، تقریباً از اواخر سده چهارم هجری است که گروهها و دسته هائی از ترکان غز، به مرور استپهای شمالی آسیای مرکزی و یا مناطق بی برکت و خشک کوهستانی قراقوزوم و دشت گبی را پشت سر نهادند و به سوی صفحات داخلی ایران روی آوردند.

اصلی دسترسی دارند و عند اللزوم بدان مراجعه خواهند فرمود. وضع فرهنگ و تمدن آسیای میانه در دوره بعد از اسلام:

با این که در تمامی ادوار تاریخی پیش از اسلام، صفحات خراسان و ماوراء النهر جزو لاینفک ایران محسوب می شد با اینهمه بحث درباره آن به وقت دیگری موکول می شود و در اینجا تنها به ذکر خصوصیات اکتفا می گردد که به دوران بعد از اسلام راجع است. به این قیاس پیوستگیهای تاریخی و اجتماعی و مدنی مردم این صفحات با ایران، در دوره های اسلامی از میان نرفت و می توان گفت که تا عصر حمله مغول (۶۱۶ ه.ق) نیز دلیلی وجود نداشت که دچار تزلزل گردد چون اسلام، از همان سده اول هجری به این مناطق راه یافت و پیشروان شمشیرزن دین خدا در نواحی ماوراء النهر هم، به طور عمده ایرانیان بودند که خود اندکی رودتر، به شریعت مقدس الهی گردن نهاده بودند.

تغییرات مهمی که در روزگاران بعد از اسلام حاصل شد، تقریباً از اواخر سده چهارم هجری است که گروهها و دسته هائی از ترکان غز، به مرور استپهای شمالی آسیای مرکزی و یا مناطق بی برکت و خشک کوهستانی قراقوزوم و دشت گبی را پشت سر نهادند و به سوی صفحات داخلی ایران روی آوردند.

اینان توانستند که به مدد قوت نظامی و شماربی شمار خود حکومتهای ایرانی نژاد سامانی و صفاری و آل زیار و آل بویه را براندازند و اندک اندک بر سراسر خطه حاکمیت بیابند. ظهور سه سلسله ترک

خادمان تمدن اسلامی شدند و درباروری و رشد پایه‌های عقلی و علمی و ادبی فرهنگ جهانی اسلام و ایران نقش عظیمی برعهده گرفتند. دوران بعد از مغول:

با هجوم بی‌رحمانه مغولان به منطقه و اساساً کل ایران و آسیای غربی، و قتل عام‌های بی‌رحمانه‌ای که به عمل آوردند، بدبختانه شهرهای بخارا، اتراک، خوارزم (اورگنج)، هرات و سمرقند و کثیری دیگر از سکنه تهی شدند.

لطمه‌های بنیادین این هجوم خشن بر فرهنگ و تمدن و مناسبات اجتماعی بسیار شدید بود به نحوی که پس از مدتها نیز اقوام مختلفی که در منطقه زندگی می‌کردند نتوانستند سربردارند و قد علم کنند. به خصوص که تا حدود دو قرن هم بحران‌های سیاسی اقتصادی طول کشید و پس از زوال قدرت ایلخانان مغول (مرگ ابوسعید آخرین پادشاه ایلخانی در سال ۷۳۶ ه. ق اتفاق افتاد) کشمکشهای میان سرداران و سرخیلان قوای فاتح به درازا انجامید.

تنها پس از گذشت مدت‌های مدید بود که در اواخر قرن هشتم هجری، دوباره یکی از فاتحان بزرگ قاره آسیا رشد کرد و به ظهور رسید و هم او بود که به نیروی شمشیر و تدبیر مجد و عظمت تاریخی این منطقه را بدان بازگردانید. این مرد، همان تیمور لنگ است که اروپائیان‌ها او را تاملران Tamerlane می‌خوانند و با این که در خشونت و شقاوت دست کمی از جد انسابی خود چنگیزخان مغول نداشتند و خرابیهای بی‌شماری نیز به وجود آورد ولی مرکزیت تازه‌ای هم به ماوراءالنهر داد که خود به نوبه مایه شکوفائی مدنی گردید. عصر تیموری:

جهانگشای تاتار به دلیل ضعف پیری و افراط در شرب خمر به سال ۸۰۷ ه. ق مرد و جهانی را از وحشت و دهشت بیرون آورد ولی عجب آن است که این مرد با وجود همه شقاوتی که به وی نسبت می‌دهند و یک نمونه آن این است که در شهر اصفهان هفتاد هزارتن از مردم بی‌گناه و بی‌پناه را سربرید و کله مناره ساخت، ولی مانند مغولان به هنرمندان و علما احترام می‌نهاد و در زمان او سمرقند پایتخت امپراتوری بزرگش کانون تجمع اهل فن و هنر و دانش و بینش شد.

زیباترین و شکوهمندترین آثار آثاری که امروز در شهرهای سمرقند و بخارا وجود دارد، اعم از مساجد باشکوه، مدرسه‌های عالی و ساختمانهای اعجاب‌انگیز همه در زمان او پایه گذاری و ساخته شده است.

گروههای مختلف اوزبک، ترکمان، تاتار، قرقیز و قزاق بی‌آن که در تجانس جدی با یکدیگر باشند تنها به اتکاء قدرت عددی و جنگاوری به مصاف با یکدیگر و با همسایگان خود و از جمله ایران می‌پرداختند و از طریق غارت شهرهای آبادان، خراسان، چون مرو و هرات و بلخ و مشهد و نیشابور و سبزوار و... و بردن اسیران معاششان را تأمین می‌کردند.

چیزی که کاملاً معلوم است این است که بیگانگی عناصر تازه وارد ترک با سکنه اصلی ایرانی به سرعت از میان می‌رفت و چنان مشهود است که هنوز فاصله نسل اولیه با گذشته تاریخی خود منقطع نشده که نسل بعدی، کاملاً با محیط جدید خود می‌گیرد و آشنائی حس می‌کند. هم دین عمومی را می‌یابد و هم زبان و فرهنگ اکثریت را می‌پذیرد. اسم‌ها هم به سرعت عوض می‌شدند و آلتکین‌ها و سیکتکین‌ها، محمود و مسعود می‌شدند و طغرل‌ها و دقاق‌ها، ملکشاه و محمد نام می‌گرفتند. چه بسا که اندکی بعد ترهم بسیاری از سلجوقیان آسیای صغیر بر روی فرزندان خود نام کیکاووس و گشتاسب و کیقباد و لهراسب می‌نهادند و به این صورت، پاسداری از حریم وسیعتری از فرهنگ ایرانی را نیز وظیفه خود می‌دانستند که باید اضافه کنیم: نهایتاً لهم.

تعداد زیاد شاعران، ادیبان، ریاضیدانان، منجمان، پزشکان، و خلاصه این که دیگر دانشمندان در رشته‌های مختلف که از منطقه ماوراءالنهر برخاسته‌اند نشان می‌دهد که فاصله میان روی کار آمدن سلسله سامانی تا فاجعه مغول، شکوفاترین روزگار زندگی ساکنان آن ناحیه است. اسامی بزرگ شاعران و عالمانی چون رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، ابوریحان بیرونی خوارزمی، ابن سینای خرمیشتی (بخارائی)، جرجانی، ابونصر فارابی و صدها شخصیت مشهور و ممتاز دیگر معلوم می‌دارد که در واقع برای مدتی طولانی گرانگاه و مرکز نقل عمده فرهنگی ایران در منطقه خراسان و ماوراءالنهر قرار داشت. بی‌گمان اینها همه بهترین

زیباترین و شکوهمندترین آثار آثاری که امروز در شهرهای سمرقند و بخارا وجود دارد، اعم از مساجد باشکوه، مدرسه‌های عالی و ساختمانهای اعجاب‌انگیز همه در زمان او (جهانگشای تاتار) پایه گذاری و ساخته شده است. به طوری که این دو شهر مهم، برجسته‌ترین دوره‌های اعتبار خود بعد از عصر مغول و حتی تا امروز را نیز در دوران حکومت او به خود دیده‌اند. می‌شود ادعا کرد که جانشینان تیمور، تقریباً همگی دوستدار صنعت و هنر و ادب و دانش بودند، این است که می‌بینیم در روزگار آنان که قریب یک قرن طول کشید منطقه ماوراءالنهر و خراسان عالی‌ترین ادوار تاریخی خود را گذراند و در آراستگی و عظمت بر تمامی بلاد اسلامی پیشی گرفت.

زاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی که یکی بعد از دیگری روی کار آمدند مؤید همین امر است.

ولی باز، این جماعات، خود به وسیله ایرانیان دگرگون پذیرفتند و از طریق همانها، به دو عنصر اساسی زندگی در منطقه اقبال نمودند که یکی پذیرش دین مبین اسلام بود و دیگری آموزش زبان فارسی و بالطبع خوی گیری با فرهنگ و فضائل ایرانی. تا آنجا که حوادث نشان می‌دهد، حکمرانان سلسله‌های مزبور بدون استثناء مسلمان بودند و بی‌وقفه نیز از زبان و ادبیات فارسی حمایت می‌کردند. به طوری که در درگاه محمود غزنوی مشهور است که بیش از چهارصد شاعر کوچک و بزرگ تجمع داشتند که همه به فارسی شعر می‌سرودند و هر یک به زبانی سخن از مدح وی می‌گفتند.

در دربار دیگر سلاطین غزنوی و همین‌طور پادشاهان سلجوقی و خوارزمشاهی نیز شعری فراوانی بودند که نظیر همین وظیفه را برعهده داشتند و حق را بگوئیم که بر اساس مرادفات مقبول روزگار و مناسبت‌های موجود در میان گروه‌های مختلف اجتماعی، خیلی هم خوب از عهده بیرون می‌آمدند.

به طوری که این دوشهر مهم، برجسته ترین دوره های اعتبار خود بعد از عصر مغول و حتی تا امروز را نیز در دوران حکومت اوبه خود دیده اند.

می شود ادعا کرد که جانشینان تیمور، تقریباً همگی دوستدار صنعت و هنر و ادب و دانش بودند، این است که می بینیم در روزگار آنان که قریب یک قرن طول کشید (مرگ سلطان حسین باقرا در حدود ۹۱۲ ه.ق در هرات اتفاق افتاد) منطقه ماوراءالنهر و خراسان عالی ترین ادوار تاریخی خود را گذرانند و در آراستگی و عظمت بر تمامی بلاد اسلامی پیشی گرفت. هنرهای که در این روزگار خوش درخشیدند و به حد اعلای ترقی و تکامل رسیدند عبارتند از:

۱- معماری، منبت کاری، کاشی سازی (مساجد مهم سمرقند و بخارا+ مدرسه ها+ ساختمانهای درباری).

۲- خوشنویسی، خط، کتابت، تذهیب و تجلید (شاهنامه بایسنقری از بهترین نمونه های خط و خط نستعلیق نویسی در این دوره است).

۳- شعر و شاعری و ادبیات (مولانا عبدالرحمن جامی و میرعلی شیرنوائی و بسیاری از شاعران و ادیبان برجسته روزگار، امیرعلی شیرنوائی نه تنها خود به فارسی شعر می گفت که از بزرگترین شعرای ترک زبان نیز محسوب می شود و هم اوست که کتاب لغت مهمی را به زبان ترکی فراهم ساخت و در ترویج این زبان کوشید).

۴- نقاشی و مینیاتورسازی که پس از آمدن مغولان به ایران و با صدور اجازه تصویربرداری رسمی از سوی آنان رواج گرفت، با آشنائی ایرانیان به فن مینیاتور که از چینی ها منتقل شده بود، مرحله کمال را پیمود. هنرمندان بزرگی چون بهزاد، اعجابها آفریده اند.

۵- کارهای روی چوب (منبت کاری و کنده کاری) در این خصوص درهای مساجد و نیز ساختمان مقبره تیمور کم مانند می نماید.

۶- نجوم و ستاره شناسی، که زیج الغ بیگی شهرت جهانی دارد.

۷- میناکاری و خاتم کاری که بعدها رشد عظیمتر خود را در دوران صفوی در ایران مرکزی پیمود.

خلاصه این که در روزگار تیموریان و خاصه شاهرخ و بایسنقر و الغ بیگ و سلطان حسین باقرا تحول فوق العاده ای در صنایع مستظرفه و هنرها به وجود آمد و شهرهای سمرقند و بخارا و بالاخص

هرات از چنان مرتبه بالائی برخوردار شدند که مکتب هائی چون «مکتب سمرقند» و «مکتب هرات» جان گرفتند و چنان آثاری ماندنی و جاودانی از هنرمندان نامدار به ظهور آوردند که مایه فخر تمدن کنونی بشری است.

ماوراءالنهر در سده های دهم تا سیزدهم هجری قمری:

با افول کوکب اقبال سلاطین گورکانی در ماوراءالنهر و ایران شرقی، دگر بار گروههای سیاسی- نظامی تازه ای در تحت عنوان «اولادچنگیزخان» در صحنه ظاهر شدند، که از میان آنها دو دسته آل شیبان (شیبان خانیان) و اوزبکیه (اولی بربخارا و سمرقند و دومی برخوارزم) تسلط یافتند. اینان غالباً تا حوالی رود جیحون را در اشغال خود نگاه می داشتند و با دولت بزرگ صفوی که در ایران (ایران کنونی و افغانستان تا حوالی پیشاور) اقتدار داشت و قدرت خود را در شمال تا همان مرز رودخانه آمودریا بسط می داد، در کشمکش و مجادله دائم بودند.

گروههای مختلف اوزبک، ترکمان، تاتار، قرقیز و فزاق بی آن که در تجانس جدی با یکدیگر باشند، تنها به انکاء قدرت عددی و جنگاوری به مصاف با یکدیگر و با همسایگان خود و از جمله ایران می پرداختند و از طریق غارت شهرهای آبادان خراسان، چون مرو و هرات و بلخ و مشهد و نیشابور و سبزوار و... و بردن اسیران معاششان را تأمین می کردند. گله داری شغل عمومی آنها بود و کشاورزی نیز بخشی از درآمدشان را تأمین می نمود ولی به زحمت می شود گفت که در این روزگار تا زمان باز شدن بای روسها از شمال و انگلیس ها از جنوب تغییرات عمده ای در حیاتشان حاصل شده باشد.

صنایعشان بالکلیه همان مصنوعات عشایری بود همانند گلیم، جاجیم، نمد، قالی و... سرگرمی تفریحیشان اسب سواری، شکار، کشتی و ورزشهای خشن تلقی می شد. موسیقیشان، دوتار که به حقیقت همان سه تار است و دف و دایره و نظائر آنها. کتابخوانان و با سوادها اشعار محلی می سرودند و از حفظ میگردند و کتاب الله مجید در بین همه از احترام والائی برخوردار بود.

فضلاء و باسوادها اشعاری از سعدی و حافظ و فردوسی و دیگر شعرای نامدار ایران را به یاد داشتند و در محافل مختلف قرائت می کردند. آشنائی با این بزرگان مایه سر بلندی و فخر تلقی می شد.

حکومتشان قبیله ای و بر مبنای سلسله مراتب خان خانسی استوار داشت. به خون و نژاد خود می اندیشیدند و هر گروه به هر آنچه که در گذشته حماسی و افسانه ای وی بود، نفاخر می ورزید. مذهب عمده، حنفی است و شیعیان در اقلیت قرار داشتند. ارتباط با ایران کم رنگ و اندک بود ولی حکم شاه ایران (هر سلسله و هر کسی که میخواست بر سرکار باشد) بر ایشان از احترام عظیمی برخوردار بود. به نحوی که تا پایان سده نوزدهم میلادی (سده سیزدهم هجری قمری) هر فرد خارجی (انگلیسی، اتریشی، مجار، روسی و...) که میخواست به منطقه وارد شود صلاح خود می دانست که معرفنامه ای از شاه یا رجال طراز اول درباری بگیرد و با خود ببرد. در تمامی موارد گرفتاریها، وجود چنین نامه ای در حکم تعویذ تلقی می شد و مانع از مرگ شخص و بیچارگی او می گشت. از هنرها و صنایع ظریفه، خبر مهمی در دست نیست و آثاری که برجای مانده از باقیات زندگی روزمره و حوائج متعارف ناشی شده است.

دوران انحطاطی مزبور با ضعف مستمر همسایه نیرومندشان ایران همزمانی داشت و پایه پای زوال اقتدار مرکزی ایران در عصر قاجار، متأسفانه روسها از شمال و انگلیس ها از جنوب صبورانه مستمر نفوذ خود را گسترش دادند و طولی نکشید که حاکمان بلانواع منطقه شدند.

ماوراءالنهر در سده های نوزدهم و بیستم میلادی (قرون سیزده و چهارده هجری قمری)، روسها که از زمان پتر کبیر آرزو و داعیه گسترش و حضور در مناطق بی مدعی را داشتند، خیلی زود متوجه شدند که در مناطق آسیای مرکزی صاحب اعتباری وجود ندارد. این است که جانشینان پتر با نقشه های حساب شده و دقیقی شروع به پیشروی مداوم و ملایم به سوی سبیری در شمال و کانونهای کوچک و ضعیف عشایری در جنوب کردند.

این حرکتها بعد از اضمحلال امپراتوری ناپلئون در اروپا (سال ۱۸۱۵ م/ ۱۲۳۰ ه.ق) آغاز شد و تا به پایان سده نوزدهم برسیم همه مقاومتهای کوچک و ضعیف محلی را از بین برد و در سال ۱۸۸۱ م ۱۲۹۸ ه.ق منجر به انعقاد عهدنامه آخال با دولت ناصرالدین شاه شد.

دربار غافل و بدبخت ایران که از یک سو ملطمشمشیر سالدات (سربازان) تزاری را چشیده بود و در دوره جنگهای منجر به معاهدات گلستان و ترکمانچای بخشهای مهمی از قفقازیه را به روسها واگذاشته بود و از دیگر سوی نیز از تجاوزات مکرر

زکمنها و اوزبیکان به صفحات شمالی خراسان رنج می برد و توان جلوگیری از آنها را هم در خود نمی دید، سرانجام به ننگ امضای معاهده آخال تن داد و تمامی شهرهای مهم آن سوی اترک و از جمله مرو و عشق آباد را به روسها وا گذاشت.

رجال عصر ناصری از آن پس نفس راحتی کشیدند و از این که دیگر «زن و بچه های رعایا اسیر اشقیای اوزبک و ترکمان نمی شوند و به جایشان سربازهای اونیفورم پوش روس مستقر شده اند»، احساس مسرت کردند! حتی خود شاه قاجار نیز که دست کم اصل و نسب قبیله اش به همین منطقه می رسید به عقلش نمی رسید که چه خیانت عظیمی مرتکب می شود.

تسلط روسها:

از نیمه دوم سده نوزدهم روسها چکمه های محکم خود را بر حلقوم عناصر پراکنده ولی بهادر و جنگجوی عشایر نهادند و به بهانه های مختلف، استقلال و حاکمیت سیاسی آنها را سلب کردند. اقتصادشان را مورد بهره برداری قرار دادند و با اعزام دسته های کثیر انسانی و توطن آنها در هر یک از بخشها نفوذ و قدرت خود را تحکیم بخشیدند.

پس از انقلاب بلشویکی نیز اوضاع در مناطق مزبور تفاوت فاحشی نکرد، جز این که شعارهای انقلابی را واسطه تداوم استعمار و تحکیم پایه های سلطه و استثمار ساختند و خاصه در دوره جنگهای جهانی اول و دوم که روسیه اروپائی مورد تعرض آلمانها قرار گرفت، منطقه آسیای مرکزی را ملجا و ملاذ خود ساختند و به صورت دستجمعی (پیران، زنان، کودکان) به این مناطق کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوم که روسیه پا گرفت و اندک اندک شکل صنعتی یافت، بهره برداری از تواناییهای طبیعی فراوان (منابع معدنی) و نیروی کار بسیار ارزان سرزمینهای تحت اشغال آغاز شد و به ظاهر با درست کردن جمهوری های متعدد اسمی و دادن اختیاراتی بر روی کاغذ به آنها، عملاً زمام امور و هدایت جنگلی را در دست گرفتند.

سیاست های عمومی روسها بر اصول و مناسبات زیر مستقر بوده است:

- دامن زدن به اختلافات قومی و قبیله ای (ایجاد تمایزات بین تاتارها، اوزبیکها، ترکمنها، تاجیکها، قرقیزها، قزاق، قزاقلها و...)
- قرار دادن مرزهای تصنعی برای ایجاد اختلافات دائم در میان آنها.
- در دست خود گرفتن کارها و خدمات اساسی

و کلیدی.

- رسمیت دادن زبان روسی به عنوان زبان عمومی.

- هدایت صنایع و کشاورزی و گله داری در جهت تأمین احتیاجات روسیه اروپائی.

اسکان روسها به تعداد زیاد در مناطق مهم (مثلاً در قزاقستان چهل درصد ساکنان آن جمهوری روسند و تنها سی و پنج درصد آنها را قزاقها تشکیل می دهند و بقیه از اقلیتهای دیگرند، به این معنی روسها در اکثریتند و این همان جمهوری مهمی است که کانون غله است، نفت و گاز فراوان دارد و صنایع اتمی در آن استقرار یافته است).

- هدایت سازمانهای آموزشی و پرورشی در جهت تربیت نوکر باب و نه در سطح رقابت با عنصر برتر نژادی روس.

- سعی در امحاء هویت های ملی و دینی اقلیتها.

- اهتمام در روسی گرایی و غربگرایی و گریزانند توده ها از گذشته های تاریخی آنها.

- در دست گرفتن تحقیقات علمی و تاریخی و ادبی منطقه به وسیله خود روسها و تحمیل عقاید و نقطه نظرهای تحلیلیهای مارکسیستی و سوسیالیستی و غیره.

- تداوم جو اختناق و از میان بردن آزادی ها به نحوی که هیچ انسان استخوانداری نتواند در میان جوامع زیرستم پیدا شود و در هیچ مرحله ای هم احساس سروری کند (برای نمونه می توان گفت که در مدت رفیت خود حتی به یک شخصیت برجسته تاریخی منطقه هم اعتبار جهانی نداده اند و فقط از نوکرانی که حاضر به قبول سلطه روسها بودند تجلیل می کردند، اعم از این که در دوران تزاری باشد و یا عصر سلطه کمونیستی).

و نتیجه تلخ همه صدمات وارده این است که امروز:

- اقتصاد همگان درهم ریخته است و توده های از بند رسته به مردم بی دست و پا و عاجزی شبیه شده اند.

- هویتها زائل شده است و هر دسته ای ناچار ساز خودش را کوک می کند.

- بی خبری از گذشته به حدی رسیده است که حتی ترکیه و روسیه، ادعای رهبری قومی و فرهنگی سر می دهد و برای هدایت جوامع، آنتن تلویزیون نصب می کند.

- آمریکا و انگلیس و غربستان و نیروهای متنفذ

دیگر در تلاشند که زی خود از نمد کلاهی بگیرند و به طور عمده نیز نیازهای روزمره و متعارف و نه احتیاجات زیربنائی و دائمی را مطرح می کنند.

- پریشانی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، لشکری، کشوری و... همه جاگیر است و متاسفانه بر خرد و بزرگ حکمفرمائی دارد.

- ترس از اسلام (به سبک ایرانی) تبلیغ می شود و در ذهنها جا می گیرد تا از تنها مایه وحدتی که در میان همگان وجود دارد پرهیز کنند و همچنان در فضا معلق بمانند!

- هرگونه قدمی که ایران برمی دارد از سوی عده ای با احتیاط و دلهره و اضطراب همراه است و چنین تبلیغ می کنند که: اینها می خواهند چه کنند؟

- صنایع سنگین و به اصطلاح (Infra structure) ندارد و کم دارد و باید از این به بعد، سرمایه های زیاد در منطقه خرج شود و سالها هم طول بکشد تا سوددهی پیدا کند.

- احتمال آشوبها و آشفته گیهای سیاسی در همه مراکز جمهوری ها هست. چون پس از یکصد و پنجاه سال استبداد خشن تازه دارند خود را می یابند و بدیهی نیز می نماید که عصری دراز از خلجان و طغیان را پشت سرهنند.

* * *

- و در همان حال می دانیم که:

- هر بذری که بیفشانی، بهره ای خواهد داد و بدیهی است که ما را جز نیکی اندیشه ای نبود.

- شناخت دقیق منطقه (هر منطقه به طور مجزا، مثلاً تاجیکها جدا، اوزبیکها جدا و الخ...) و خدمات مناسبی که منظور افتد، امکان حصول نتایج مثبت می دهد.

- عدم شتابزدگی در تصمیم گیری ها و اقدامات، واجب قطعی است و به خصوص باید سعی شود که تلاشها به نحوی صورت پذیرد که بی نظری و بی غرضی و عدم دخالت ایرانیان در امور داخلی و خارجی جمهوری ها برهنگان مبرهن شود.

- مداومت در کارها ضرورت دارد و انتخاب افراد فهیم و فاضل و کاردان برای تقبل مسئولیتهای مختلف از واجب واجبات است در همان حال از پیشآمدها ناامید نباید شد و مشکلات را هم باید با دیدی واقع بینانه و صبورانه نگریست.

- انتظار به آینده روشن جمهوری ها باید داشت. اینها نه تنها همسایگان دائمی ما هستند که به زبان دیگری توان گفت خود مابند و بد و خوب زندگانشان نیز از خود مانست. ■